

# بیست و پنج سال سکوت چرا؟

مراحل سه گانه زندگی علی، ۳۳ سال از عمر گرانبهای او را گرفت و امام در این مدت کوتاه عالیترین قهرمان تاریخ ساز، و بزرگترین رهبر، و درخشنده ترین چهره اسلام معرفی گردید، و در حوزہ اسلام، هیچ فردی پس از پیامبر گرامی از نظر فضیلت و تقوی، علم و دانش، جهاد و کوشش در راه خدا؛ و مواسات و کمک به بینوایان؛ به پایه علی نرسید؛ و در همه جا - اعم از حجاز و یمن - سخن از شجاعت و قهرمانی؛ فداکاری و جانبازی و مهر و مودت شدید پیامبر به علی؛ در میان بود. و قاعدتاً می بایست، امام پس از درگذشت پیامبر گرامی نیز محور تاریخ اسلام و مرکز نقل حوادث جامعه اسلامی باشد.

اما وقتی صفحات تاریخ را ورق می زنیم، درست خلاف آن را می یابیم زیرا امام در چهارمین دوره

تجزیه و تحلیل حوادث کلی و سازنده، از زندگانی امیر مؤمنان (ع) تا روزی که پیامبر گرامی در قید حیات بود، به پایان رسید، هر چند در این بخش بررسی گسترده و پژوهش کامل انجام نگرفت، و بسیاری از حوادث و رویدادهائی که امام، در این مراحل با آنها روبرو بود، و احیاناً از نظر اهمیت در درجه دوم قرار داشت، ناگفته ماند، اما رویدادهای بزرگ که سازنده شخصیت امام و با بازگو کننده عظمت روحی، و استواری ایمان آن حضرت بود، به ترتیب بیان گردید و در خلال آنها، با فضائل انسانی و سجایای اخلاقی وی، تا حدی آشنا شدیم.

اکنون وقت آن رسیده است که با پیگیری خاصی، در بخش دیگر از زندگانی امام که چهارمین بخش زندگانی آن حضرت است، به بررسی بپردازیم:

زندگی خود که در حدود ربع قرن بود بر اثر شرایط خاصی که ایجاد شده بود از صحنه اجتماع به طور عجیبی کناره گیری کرده ، و به سکوت و خاموشی گرائید، نه در جهادی شرکت کرد؛ و نه در اجتماعی به طور رسمی سخن گفت؛ مهر خاموشی بر لب نهاد؛ و از تحرك و فعالیت باز ایستاد؛ و شمشیر در نیام کرد و به وظایف فردی و سازندگی افراد پرداخت.

سکوت مطلق در ربع قرن؛ انزوا و گوشه گیری برای شخصیتی که در گذشته در متن اجتماع قرار داشت و دومین شخص جهان اسلام و رکن بزرگی برای مسلمانان به شمار می رفت؛ سهل و آسان نیست روح بزرگی می خواهد که بر خویش مسلط گردد؛ و با کنترل کامل؛ خود را با وضع جدید و زندگی، يوم که از هر نظر با زندگی پیش تضاد دارد؛ تطبیق دهد.

**فعالیت امام در این مدت در امور زیر  
حاصله می گردید:**

۱- عبادت و بندگی خدا؛ آنهم به صورتی که در شأن شخصیتی مانند علی (ع) بود؛ تا آنجا که امام سجاده؛ عبادت و تهجد عجیب خود را در برابر عبادت های جد بزرگوار خود؛ ناچیز می داند.

۲- تفسیر قرآن و حل مشکلات بسیاری از آیات؛ و تریب شاگردانی مانند «ابن عباس»؛ که بزرگترین مفسر اسلام، پس از امام به شمار می رفت.

۳- پاسخ به پرسش های دانشمندان مال جهان؛ بالاخص یهود و مسیحیان که پس از درگذشت پیامبر برای تحقیق و پژوهش از آئین وی؛ رهسپار مدینه می شدند؛ و سئوالاتی را مطرح می نمودند و پاسخگوئی

جز علی؛ که تسلط او بر تورات و انجیل از خلال سخنانش روشن بود؛ پیدا نمی کردند؛ و اگر این خلاء به وسیله امام پر نمی شد جامعه اسلامی در سرشکستگی شدیدی فرو می رفت؛ و هنگامی که امام به کلیه سئوالات آنها پاسخ های دندان شکن می داد انبساط و شکفتگی عظیمی در چهره خلفاء که بزجای پیامبر نشسته بودند؛ پدید می آمد.

۴- بیان احکام بسیاری از روایات و نواهی و تورات که در اسلام سابقه نداشت و در آن مورد، نصی در قرآن مجید و حدیثی از پیامبر گرامی در دست نبود. این نقطه از نقاط حساس زندگی امام است و اگر در میان صحابه شخصیتی مانند علی نبود که به تصدیق پیامبر گرامی داناترین امت و آشنا ترین آنها به موازین قضاء و داوری به شمار می رفت ، بسیاری از مسائل در صدر اسلام به صورت عقده لاینحل و گره کوری باقی می ماند.

همین حوادث نوظهور ایجاب می کرد که پس از رحلت پیامبر گرامی؛ امام آگاه و معصومی بسان پیامبر که بر تمام اصول و فروع اسلام تسلط کافی داشته در میان مردم باشد و علم وسیع و گسترده او؛ امت را از گرایش های نامطلوب و عمل به قیاس و گمان باز دارد و این موهبت بزرگ به تصدیق تمام یاران رسول خدا جز در امام در کسی نبود.

قسمتی از داوریهای امام و استفاده های ابتکاری و جالب وی از آیات قرآن در کتابهای حدیث و تاریخ منعکس است و بعضی از دانشمندان قسمتی از آنها را در کتابی گرد آورده اند (۱)

۱- دانشمند عالی قدر آقای حاج شیخ محمد تقی شوشتی کتابی تحت این عنوان نوشته و به فارسی

نیز ترجمه شده است.

۵- هنگامی که دستگاه خلافت در مسائل سیاسی و پاره‌ای از مشکلات با بن‌بست روبرو می‌شد؛ امام بگانه مشاور مورد اعتمادی بود که با واقع بینی خاصی، مشکلات را از سر راه آنان برمی‌داشت و مسیر کار را معین می‌کرد، و برخی از این مشاوره‌ها در نهج البلاغه و در کتابهای تاریخ نیز وارد شده است.

۶- تربیت و پرورش گروهی که ضمیر پاک و روح آماده‌ای برای سیر و سلوک داشتند تا در پرتو رهبری و تصرف معنوی امام بتوانند قله‌های کمالات معنوی را فتح کنند و آنچه را که با دیده ظاهر نمی‌بینند با دیده دل و چشم باطنی ببینند.

۷- کار و کوشش برای تأمین زندگی بسیاری از بینوایان و درماندگان تا آنجا که امام با دست خود باغ احداث می‌کرد و قنات استخراج می‌نمود و آن را در راه خدا وقف می‌کرد.

این‌ها اصول کارها و فعالیت چشمگیر امام در این ربع قرن بود ولی باید با کمال تأسف گفت تاریخ‌نویسان بزرگ اسلام به این بخش از زندگی امام اهمیت شایان توجهی نداده، و خصوصیات زندگی علی‌را در این مرحله درست ضبط نکرده‌اند، در حالی که آنان وقتی به زندگی فرمانروایان بنی‌امیه و بنی‌عباس وارد می‌شوند آنچنان به دقت و به طور گسترده سخن می‌گویند که چیزی را فروگذار نمی‌کنند.

آیا جای تأسف نیست که خصوصیات زندگی بیست و پنج ساله امام، درهاله‌ای از ابهام فرورود ولی تاریخ جفاکار؛ و یانویسندگان جنایتگر، مجالس عیش و نوش فرزندان معاویه و مروان و خلفای عباسی را با کمال دقت ضبط نمایند و اشعاری را که در این مجالس خوانده می‌شد و سخنانی که در دل زامشگران رد و بدل می‌گشت، و رازهایی که در دل شب، پرده از آنها می‌افتاد، به عنوان تاریخ اسلام! در کتابهای خود درج کنند؟! نه تنها این قسمت از زندگی آنها را تنظیم نموده‌اند بلکه خصوصیات زندگی حاشیه نشینان و کارپردازان و تعداد احشام و اغنام و خصوصیات درو زیور و نحوه آرایش همسران و دلباختگان آنان را نیز بیان کرده‌اند ولی وقتی، به شرح زندگی اولیاء خدا و مردان حق، که اگر جانبازی و فداکاری آنان نبود، هرگز این گروه فاقد لیاقت نمی‌توانستند زمام خلافت و سیادت زابه دست بگیرند، می‌رسند، گوئی بر خامه آنان زنجیر بسته‌اند، و به صورت زهگدزی می‌خواهند این فصل از تاریخ را به سرعت به پایان برسانند.

### نخستین برگ ورق می‌خورد

نخستین برگ این فصل؛ لحظه‌ای ورق خورد؛ که سر مبارک پیامبر گرامی بر سینه امام بود؛ و روح اوبه ابدیت پیوست، خود علی (ع) جریان را در یکی از خطبه‌های تاریخی خود چنین شرح می‌دهد:

«پازان پیامبر که حافظان تاریخ زندگی او هستند بخاطر دارند که من هرگز لحظه‌ای از خدا و پیامبر او سرپیچی نکرده‌ام؛ در جهاد یا دشمن که قهرمانان فرار می‌کردند؛ و گام به عقب می‌نهادند؛ از جان خویش در راه پیامبر خدا؛ دریغ نمودم؛ رسول خدا جان سپرد در حالی که سرش بر سینه من بود؛ و بر روی دست من جان از بدن او جدا شد؛ برای

سرمی برد؛ آمده و از ماجرا آگاه شده با خواندن آیه ای (۲) که قبل از او دیگران نیز همان را تلاوت کرده بودند؛ اورا خاموش ساخت.

هنگامی که امام؛ مشغول غسل پیامبر گردید و گروهی از باران فداکار، علی را کمک کرده و در انتظار پایان یافتن مراسم غسل و کفن بودند، و خود را برای خواندن نماز بر جسد مطهر پیامبر آماده می-

کردند! جنجال سقیفه بنی ساعده به خاطر انتخاب جانشین برای پیامبر گرامی برپا گردید. سر رشته کار در سقیفه، در دست انصار بود اما وقتی ابو بکر و عمر

و ابو عبیده که از مهاجران بودند؛ از وجود چنین انجمنی آگاه شدند، جسد پیامبر را که برای غسل آماده می شد، ترک کرده و به انجمن انصار در سقیفه پیوستند و پس از جنگ و جدالها و احیاناً زد و خورد، ابو بکر با پنج رای (۳) در سقیفه انتخاب گردید؛ در حالی که احدی از مهاجران جز آن سه نفر از انتخاب او آگاه نبودند.

در این گیر و دار که امام مشغول تجهیز پیامبر و انجمن

نبرک دست بر چهره ام کشیدم آنگاه بدن اورا غسل دادم؛ فرشتگان مرا یاری می کردند؛ گروهی از فرشتگان فرود آمده و گروهی بالا می رفتند و همه آنها آنان که بر جسد پیامبر نماز می خواندند، مرتب به گوش می رسید؛ تا اینکه اورا در آرامگاه خود نهادیم. هیچ کس در حال حیات و مرگ پیامبر از من به اوسزاوارتر و شایسته تر نیست» (۱)

در گذشت پیامبر، گروهی را در سکوت و خاموشی فرو برده، و گروهی دیگر را به تلاشهای مرموز و زیر پوشه ای واداشته بود.

پس از رحلت پیامبر گرامی نخستین واقعه ای که مسلمانان با آن روبرو شدند، موضوع تکذیب وفات پیامبر از جانب عمر بود؛ که غوغائی در برابر خانه پیامبر برپا کرده افرادی را که می گفتند پیامبر فوت کرده است؛ تهدید می کردند. هر چه عباس و «ابن ام مکتوم» آیتائی که حاکی از امکان مرگ پیامبر بود؛ تلاوت می کردند؛ مؤثر نمی افتاد؛ تا لحظه ای که دوست او ابو بکر که در بیرون مدینه به

۱- لقد علم المستحفظون من اصحاب محمد (ص) انی لم ارد علی الله ولا علی رسوله ساعة قط ولقد واسيته بنفسی فی المواطن التي تنکص فیها الابطال وتتاخر فیها الافدام نجدة اکر منی الله بها ولقد قبض رسول الله (ص) وان رأسه لعلی صدری و لقد سالت نفسه فی کفی فامررتها علی وجهی ولقد ولیت غسله (ص) و الملائكة اعوانی فضیجت الانیة والدار بملاء یهبطو بملاء یرجع و ما فارقت سمعی هینمة منهم یصلون علیه حتی و اربناه فی ضریحه فمن ذا الذی احق به منی نهج البلاغه عبده خطبه ۱۹۷

۲- انک میت وانهم لمیتون (سوره زمر آیه ۳۰): (تومی میری و دیگران نیز می میرند) همین آیه را قبل از ام مکتوم بر او خواند ولی سودی نبخشید.

۳- درباره تاریخچه سقیفه و اینکه چگونه ابو بکر با پنج رای روی کار آمد به شماره ۱۰ سال ۱۴ مراجعه فرمائید و چون پیرامون تراژدی سقیفه، در شماره های همان سال به طور گسترده بحث نموده ایم، در این جادمان سخن را کونا ه می نمائیم.

بیعت دعوت می نمود بطور مسلم اجتماع سقیفه بهم می خورد و با اساسا تشکیل نمی شد. و هرگز دیگران جرات نمی کردند که مساله مهم خلافت اسلامی را در يك محیط كوچك كه متعلق بگروه خاصی بود مطرح سازند، و شخصیتی را با چند رای برای زمامداری انتخاب نمایند.

با این حال پیشنهاد عمومی پیامبر و بیعت خصوصی چند نفر از شخصیتها با علی (ع) دور از واقع بینی بود و تاریخ درباره این بیعت همان داوری را می کرد که درباره بیعت ابوبکر داوری نمود، زیرا زمامداری علی از دو حال خالی نبود امام، یا ولی مخصوص و تعیین شده از جانب خداوند بود یا نبود. در صورت

نخست، نیازی به بیعت گیری نداشت و اخذ رای برای خلافت و «کاندیدا» ساختن خود برای اشغال این منصب، يك نوع بی اعتنائی به تعیین الهی شمرده می شد و موضوع خلافت را از مجرای منصب الهی و اینکه زمامدار باید از طرف خدا تعیین گردد، خارج می ساخت. و در مسیر يك مقام انتخابی قرار می داد، و هرگز يك فرد پا کدامن و حقیقت بین، برای حفظ مقام و موقعیت خود به تحریف حقیقت دست نمی زند، و سرپوشی روی واقعیت نمی گذارد. در فرض دوم انتخاب علی (ع) برای خلافت همان رنگ و مارک را می گرفت که خلافت ابوبکر گرفت و صبمی ترین یار او خلیفه دوم پس از مدت ها درباره انتخاب ابی بکر گفت: «کانت بیعة ابی ابکر فلانة و فی الله شرها» (۱). (انتخاب ابوبکر بسرای

سقیفه به کار خود مشغول بود، ابوسفیان که شم سیاسی نیرومندی داشت به منظور ایجاد اختلاف در میان مسلمانان در خانه علی رازدوبه او گفت: دست را بده تا من با تو بیعت کنم و دست ترا به عنوان خلیفه اسلام بفشارم، هرگاه من با تو بیعت کنم احدی از فرزندان «عبد مناف» با تو به مخالفت بر نمی خیزد و اگر فرزندان عبد مناف با تو بیعت نمودند کسی از قریش از بیعت تو تخلف نمی کند. و سرانجام همه عرب تو را به فرمانروائی می پذیرند ولی علی (ع) سخن ابوسفیان را با بی اهمیتی تلقی کرد، چون از نیت او آگاه بود و فرمود: من فعلا مشغول بجهیز پیامبر هستم.

همزمان با پیشنهاد ابوسفیان، یا قبل آن، عباس نیزه از علی خواست که دست برادرزاده خود را به عنوان بیعت بفشارد ولی علی از پذیرفتن پیشنهاد او نیز امتناع ورزید.

چیزی نگذشت که صدای تکبیر بگوش آنان رسید. علی (ع) در این موقع جریان را از عباس پرسید، عباس گفت: من نگفتم که دیگران در اخذ بیعت بر تو سبقت می جویند، نگفتم که دستت را بده تا من با تو بیعت کنم ولی تو حاضر نشدی و دیگران بر تو سبقت جستند؟

**آیا پیشنهاد عباس و ابوسفیان واقع بینانه بود؟**

چنانکه علی تسلیم پیشنهاد عباس می شد و بلافاصله پس از درگذشت پیامبر، گروهی از شخصیتها را برای

«فرزندان هاشم! سکوت را بشکنید تا مردم مخصوصاً قبیله‌های تیم وعدی در حقوق مسلم شما چشم طمع ندورزند»

«امر خلافت مربوط به شما و به سوی شماست و برای آن جرعلی، کسی شایستگی ندارد» (۱)  
ولی علی (ع) بطور کنایه به نیت ناپاک او اشاره کرد و فرمود: تودنیال کاری هستی که ما اهل آن نیستیم. طبری می نویسد: علی او را ملامت کرد و گفت: توجزفته و آشوب هدف دیگری نداری تومدتها بدخواه اسلام بودی مرا به نصیحت و بند تو نیازی نیست.

زمانداری کاری عجولانه بود و از روی فکر و اندیشه نبود.

از همه مهمتر این که ابوسفیان در پیشنهاد خود کوچکترین حسن نیت نداشت و نظراً و جزاً ایجاد اختلاف و دودستگی و ایجاد کشمکش در میان مسلمانان استفاده از آب گل آلود، و بازگردانیدن عرب به دوران جاهلیت و خشک کردن درخت جوان اسلام، چیز دیگری نبود.  
وی وارد خانه علی (ع) شد و اشعاری چند در مدح علی (ع) سرود که ترجمه دویعت آن بقرار زیر است:

ولاسیما تیم این مرة اوعدی

ولیس لها الا ابو حسن علی (الدرجات الرفیعة ص ۸۷)

۱- بنی هاشم لاتظموا الناس فیکم

فما الامر الا فیکم والیکم

بقیه از صفحه ۲۱

ثبات تبدیل کنند (۶).

و انگهی بنا بر این نظریه که هیچ فکر و حقیقتی ارزش مطلق و دائم ندارد! باید پرسش نمود که: آیا تنوری «ما قریالیسم دیا لک تیمک» و اصول منطقی آن از حقایق دائمند یا موقت؟ اگر موقتند و ارزش دائم ندارند و بر اساس قانون تکامل و مثلث: تز، آتی، تزوستز به ضد خود تبدیل میشوند، پس اینهمه ادعا و عدم انعطاف برای چه؟ و چرا لتین مدعی است که: «نمی‌توان هیچک از قسمت‌های اصلی فلسفه مارکسیسم را که کاملاً با فولاد ساخته شده تغییر داد» II

و اگر این تنوری فلسفی و آن اصول منطقی حقایق

دائم هستند، پس این نظریه که هر حقیقتی موقت است و هیچ فکری ارزش مطلق ندارد، غلط است.... اساساً لازمه چنین پنداری فرورفتن در شک مطلق و دم فرو بستن و خودداری از هرگونه اظهار نظر در باره هر چیزی است. حتی اگر بپذیریم که تمام حقایق موقتند، پیرامون حقایق مسلم تاریخی هم نمیتوان اظهار نظر قطعی کرد و بطور کلی باید امکان علم را منکر شد و همه چیز را مجهول دانست و بالاخره مدعی گردید که: همه چیز مجهول است و حتی خود این قضیه «که همه چیز مجهول است» نیز مجهول است. (۷) . . .

۶- فلسفتنا / صفحه‌ی ۱۹۳

۷- روش رئالیسم / ج ۲ / صفحه‌ی ۱۱۷

مکتب اسلام